



نگار / رضا معطران-ایران

خیال سرگردان مهاجران

گفت‌وگو با نسیم مرعشی درباره روایت دغدغه‌های پناه‌جویان در رمان آذرباد

در دل غربیت، جایی که خانه معنای

همیشگی‌اش را از دست می‌دهد و واژه‌ها بار هویت و سرگردانی را به دوش می‌کشند، «مهاجرت» یکی از دغدغه‌های همیشگی نسیم مرعشی در رمان‌هایش بوده و به شکلی عیان با مضمون آثارش درآمیخته است. در رمان اولش «پاییز فصل آخر سال است» لیلیا (یکی از سه شخصیت اصلی داستان) درگیر تصمیمی دشوار درباره مهاجرت با همسرش به کانادا می‌شود؛ کتابی که سال ۹۴ برگزیده جایزه جلال آل احمد در بخش رمان شد. در رمان «هرس» که برخی آن را شاخص‌ترین نوشته‌اش می‌دانند، یکی از دو شخصیت اصلی، «آذرباد» مهاجرت پررنگ‌تر از همیشه حضور دارد و تصویری واقعی از مصایب آن را روایت می‌کند. مرعشی در آثارش راوی رنج‌ها و امیدها مهاجرانی ست که زمستان بر دل‌شان سایه انداخته، اما آتش امیدواری هنوز زیر خاکستر آرزوهایشان شعله می‌کشد. او نه فقط پشت میز، که مدت‌ها پای دیوار کمپ‌های اروپایی و درمیان بی‌قراری پناه‌جویان چشم‌انتظار ایستاده و دیده، شنیده و نوشته است، تا آذر رمانش، همان دختر به‌ظاهر سرسختی که از خاک و خاطراتش، تنها ردپایی خاکستری را در شب‌های سرد پاریس بر دوش دارد، میان تقابل واقعیت و خواسته‌هایش همچنان تاب بیاورد. اما آنچه بیش از همه برجذابیت آثار مرعشی می‌افزاید، ارگاه تصویر واقعی، اما پرظرافتی است که از تاب‌آوری انسان در مصاف با بحران‌ها پیش‌روی مخاطبان می‌گذارد. در گفت‌وگویی که پیش‌رو دارید، به بهانه چاپ پنجم رمان «آذرباد»، با نسیم مرعشی از همه اینها سخن گفته‌ایم.

گفت‌وگو
 مریم شهبازی گروه کتاب

فصل آخر سال است» لیلیا (یکی از سه شخصیت اصلی داستان) درگیر تصمیمی دشوار درباره مهاجرت با همسرش به کانادا می‌شود؛ کتابی که سال ۹۴ برگزیده جایزه جلال آل احمد در بخش رمان شد. در رمان «هرس» که برخی آن را شاخص‌ترین نوشته‌اش می‌دانند، یکی از دو شخصیت اصلی، «آذرباد» مهاجرت پررنگ‌تر از همیشه حضور دارد و تصویری واقعی از مصایب آن را روایت می‌کند. مرعشی در آثارش راوی رنج‌ها و امیدها مهاجرانی ست که زمستان بر دل‌شان سایه انداخته، اما آتش امیدواری هنوز زیر خاکستر آرزوهایشان شعله می‌کشد. او نه فقط پشت میز، که مدت‌ها پای دیوار کمپ‌های اروپایی و درمیان بی‌قراری پناه‌جویان چشم‌انتظار ایستاده و دیده، شنیده و نوشته است، تا آذر رمانش، همان دختر به‌ظاهر سرسختی که از خاک و خاطراتش، تنها ردپایی خاکستری را در شب‌های سرد پاریس بر دوش دارد، میان تقابل واقعیت و خواسته‌هایش همچنان تاب بیاورد. اما آنچه بیش از همه برجذابیت آثار مرعشی می‌افزاید، ارگاه تصویر واقعی، اما پرظرافتی است که از تاب‌آوری انسان در مصاف با بحران‌ها پیش‌روی مخاطبان می‌گذارد. در گفت‌وگویی که پیش‌رو دارید، به بهانه چاپ پنجم رمان «آذرباد»، با نسیم مرعشی از همه اینها سخن گفته‌ایم.

شصت بیش از دهه‌های دیگر قربانی کشاکش سنت و مدرنیته و تربیت در محیطی شده‌اند که همچنان بر سنت‌ها و پایبندی بر تمام وجوه آنها اصرار دارد!

بله، ماد دهه شصتی‌ها که قربانی جامعه و شرایط حاکم برآن شدید، البته وضعیت دهه پنجاهی‌ها هم مشابه بوده و آنان هم چنین شرایطی را تجربه کردند. اطلاع از واکنش مخاطبان رمان «پاییز فصل آخر سال است» در کشورهای اروپایی تجربه جالبی بود. در یکی از سفرهای خارجی برای معرفی این کتاب با دختری از تورین ایتالیا روبه‌رو شدم؛ شاید باورتان نشود اما با مسائل و مشکلات شخصیت‌های کتاب هم‌ذات‌پنداری کرده و آنان را شبیه خود یافته بود! آقدر که گفت: «تازه متوجه شدم تنها نیستم و افراد دیگری هم شبیه من هستند» در حالی که خودم مضمون این کتاب را بسیار بومی می‌دانستم و فکر نمی‌کردم که مخاطبان خارجی بتوانند با آن ارتباط بگیرند. برای همین تأکید دارم گسترش جغرافیای مخاطبان یک رمان یا داستان دست نویسنده‌اش نیست.

نگاه خاصی که در «آذرباد» و دیگر آثارتان به خانه دارید از کجا آمده؟ خانه در نوشته‌های شما یک مأمّن هویت‌بخش است که به نوعی با مسأله مهاجرت هم گره خورده! خانه برای من به مثابه یک زمین است، مکانی که در آن استقرار دارم. یک تکه از خاک؛ خاکی که برای همه‌مان به نوعی هویت‌بخش است و همه داشته‌های‌مان را با خود دارد.

نویسندگانی چون گلی ترقی در شرایطی به مسأله مهاجرت پرداخته‌اند که آن را زیسته‌اند؛

نمونه‌اش رمان «بازگشت» که بازتابی از زندگی شخصی خانم ترقی هم در آن دیده می‌شود. شما برای پرداخت به این موضوع چقدر از تجربیات واقعی افراد درگیر با مهاجرت بهره گرفته‌اید؟

«آذرباد» نتیجه سال‌ها تحقیق و مطالعه است. دنبال آن بودم که بفهمم شرایط مقصد مهاجرت چقدر شبیه به تصوراتی است که مهاجران در سرزمین خود دارند. این طور نیست که فقط به شنیده‌ها اکتفا کرده باشم. حدود چهار سال برای جمع‌آوری اطلاعات مرتبط با آن زمان صرف کرده‌ام. البته گاهی هم مدام نبوده چراکه این اطلاعات را از طریق سفر به کشورهای دیگر کسب می‌کردم. اولین مرتبه سال ۹۶ بود که برای معرفی آثارم به شهر برلین رفتم. درباره وضعیت کمپ پناه‌جویان خیلی کنجکاو بودم؛ آن موقع پناه‌جویان سوری در مرکز توجه رسانه‌های آلمانی بودند و در سطح شهر هم دیده می‌شدند. سراغ کمپ‌ها و ارتباط گرفتن با سوری‌ها و افغان‌های برلین رفتم.

رفت‌وآمد به کمپ‌ها دشوار نبود؟ مواجهه با سیستم بوروکراتیک آلمان برای مصاحبه با پناه‌جو کار سختی بود. رفت‌وآمد زیادی لازم داشت. اما باید از آن موقعیت استفاده می‌کردم. آدم‌ها را پیدا می‌کردم و به عنوان دوست‌شان به کمپ می‌رفتم. حدود یک ماه درگیر کمپ و صحبت با افراد مختلف بودم. بابت ترجمه آثارم چند سفر خارجی دیگر هم پیش‌آمد و فرصت‌های تازه‌ای برای صحبت با مهاجران پیدا کردم. در ترکیه به محل‌های استقرار پناه‌جویان رفتم. اما سفر به فرانسه تجربه متفاوت‌تری بود. خب کمپ‌های فرانسوی خارج از شهر نیستند، درصورتی که کمپ‌های برلین همگی خارج شهر هستند و پناه‌جویان را وارد فضای شهر نمی‌کنند. متوجه رویکردهای متفاوتی شدم که به پناه‌جویان دارند. برخی کشورها کمپ کار کردم تا فرصت مطالعه هم تا وقتی پناه‌جویان موفق به اخذ پذیرش نشوند ریسک ورود آنان به جامعه را نمی‌پذیرند.

چرا فضای رمان «آذرباد» را در شهر پاریس و کمپی فرانسوی به تصویر کشیدید؟

کمپی که در پاریس دیدم شباهت زیادی داشت به آنچه در ذهن خودم بود. به کمک یکی از دوستان، کمپی مختص مجرد‌ها بود. به عنوان‌های مختلف برای زمانی طولانی در آن کمپ کار کردم تا فرصت مطالعه کافی درباره شرایط زندگی پناه‌جویان را پیدا کنم. مدتی به عنوان نویسنده متن مستندی که کارگردانی‌اش را یکی



اگر مطالعاتم فقط به ایران و افراد در دسترس محدود می‌شد برای نوشتن رمان کافی نبود. باید سفر می‌کردم و این افراد را از نزدیک می‌دیدم تا بتوانم پناه‌جویان از محیط زندگی خود خارج شده و به کمپ می‌روند، چه شرایطی در انتظار آنان است. فضای رتال روایت می‌شود باید تا حدی به واقعیت پایبند باشد

دیگر فرانسه هم رفتم که شرایط پذیرش متفاوتی برای مهاجران داشتند. این کمپ به خاطر دسترسی راحت‌تر به اداره‌های مهاجرت برای تازه‌واردان محل بهتری است. اما کار چندانی به فضای فرهنگی و هنری پاریس نداشتم، در کار هم نمود چندانی ندارد چرا که دغدغه پناه‌جویان نیست. وضعیت پناه‌جویان با مهاجران قانونی خیلی متفاوت است، فردی که قانونی مهاجرت می‌کند زودتر به فضای فرهنگی و هنری مقصد توجه می‌کند. اما درباره این قشر که چنین اتفاقی خیلی دیر رخ می‌دهد، اینها وارد فضای متفاوتی می‌شوند و حداقل تا جایی که من دیدم، آفتدر دغدغه و مشکلات دارند که شرایطی برای ورود به فضای فرهنگی شهر میزبان را ندارند.

«آذرباد» مثل دیگر آثارتان نثری روان و تصویری دارد، اما فضایی به مراتب سردتر و تیره‌تر را در آن پیش روی مخاطبان گذاشته‌اید! زبان و نوع روایت را اغلب بر اساس مضمون داستان انتخاب می‌کنم. روایت در «آذرباد» اول شخص است و همه مسائل و اتفاقات از نگاه و با ذهنیت شخصیت اصلی رمان روایت می‌شود. اگر راوی دانای کل بود، بی‌شک حس و حال و زبانی متفاوتی بر اثر حاکم می‌شد. اما از آنجایی که قرار بود ماجراها را آذرباد روایت کند، احساس راوی هم وارد زبان داستان شده است. این فضای سرد و تاریکی که بر رمان غالب است نیز بر اساس نگاهی که آذرباد به وضعیت خانواده و آن شهر دارد، شکل گرفته است.

توصیف منجمد و خاکستری‌تان از شهر پاریس برآمده از شرایط حاکم بر کمپی است که آذرباد و خانواده‌اش در آن زندگی می‌کنند؟

هم این مسأله که خواه‌ناخواه بر شکل‌گیری نگاه آذرباد اثر گذاشته و به نوعی منعکس‌کننده شرایطی است که به آن گرفتار می‌شوند و هم اینکه به هر حال فصلی که ماجراهای رمان در آن روایت می‌شود، زمستان است.

شبیه به شرایطی که برای شخصیت آذر به تصویر کشیده‌اید! او به واسطه تسلطی که به زبان فرانسه دارد ترجمه نامه‌های مهاجران را به عهده می‌گیرد؛ پس بخشی از شرایطی که برای شخصیت اصلی رمان به تصویر کشیده‌اید در نتیجه تجربیات زیسته خودتان است؟

بله اما تجربه کوتاه مدتی نبود. راستش زبان فرانسه‌ام آفتقدر هم خوب نیست. هر ازگاهی که هیچ مترجمی در دسترس‌شان نبود در حد توان کمک می‌کردم. یکی دیگر از دوستان نزدیکم مددکار مهاجران بود، با او سراغ پناه‌جویان نیازمند کمک می‌رفتم. آن مرکز که آذر بالاخره شخصیت بابو، پدر بزرگش را در آنجا پیدا می‌کند مشابه یکی از همین مراکز بود که اشاره کردم. من در دوره‌های مختلف یک تا سه ماهه در کمپ‌ها کار کرده‌ام.

اگر مطالعاتم فقط به ایران و افراد در دسترس محدود می‌شد برای نوشتن رمان کافی نبود. باید سفر می‌کردم و این افراد را از نزدیک می‌دیدم تا بفهمم وقتی پناه‌جویان از محیط زندگی خود خارج شده و به کمپ می‌روند، چه شرایطی در انتظار آنان است. وقتی داستان در فضای رتال روایت می‌شود باید تا حدی به واقعیت پایبند باشد. دلم نمی‌خواست مخاطبی که مهاجرت

سختی‌های این گونه گفت. مهاجرت در رمان «هرس» به زبان کاری ندارد، تنها به زمین و خانواده گره خورده است. در «پاییز فصل آخر سال است» بحث مهاجرت و تصمیم‌گیری در میان است. اما در «آذرباد» مهاجرت به تلخ‌ترین شیوه‌اش رخ داده است.

شما به عنوان این گونه گفت. مهاجرت در رمان «هرس» به زبان گره خورده است. در «پاییز فصل آخر سال است» بحث مهاجرت و تصمیم‌گیری در میان است. اما در «آذرباد» مهاجرت به تلخ‌ترین شیوه‌اش رخ داده است. شخصیت‌های رمان به اجبار در فضای کمپ قرار گرفته‌اند، حتی دیگر فرصتی برای بازگشت ندارند چراکه به عنوان پناهجو رفته‌اند.

اگر مطالعاتم فقط به ایران و افراد در دسترس محدود می‌شد برای نوشتن رمان کافی نبود. باید سفر می‌کردم و این افراد را از نزدیک می‌دیدم تا بفهمم وقتی پناه‌جویان از محیط زندگی خود خارج شده و به کمپ می‌روند، چه شرایطی در انتظار آنان است. وقتی داستان در فضای رتال روایت می‌شود باید تا حدی به واقعیت پایبند باشد. دلم نمی‌خواست مخاطبی که مهاجرت

سختی‌های این گونه گفت. مهاجرت در رمان «هرس» به زبان گره خورده است. در «پاییز فصل آخر سال است» بحث مهاجرت و تصمیم‌گیری در میان است. اما در «آذرباد» مهاجرت به تلخ‌ترین شیوه‌اش رخ داده است. شخصیت‌های رمان به اجبار در فضای کمپ قرار گرفته‌اند، حتی دیگر فرصتی برای بازگشت ندارند چراکه به عنوان پناهجو رفته‌اند.

اگر مطالعاتم فقط به ایران و افراد در دسترس محدود می‌شد برای نوشتن رمان کافی نبود. باید سفر می‌کردم و این افراد را از نزدیک می‌دیدم تا بفهمم وقتی پناه‌جویان از محیط زندگی خود خارج شده و به کمپ می‌روند، چه شرایطی در انتظار آنان است. وقتی داستان در فضای رتال روایت می‌شود باید تا حدی به واقعیت پایبند باشد. دلم نمی‌خواست مخاطبی که مهاجرت

کتاب

خیلی قوی‌تر و حتی بزرگ‌تر از سنی که هست نشان بدهد در حالی که آن گونه نیست. آذر به خاطر تضادهای مختلفی که با آنها روبه‌رو شده، نوعی عدم یکپارچگی را تجربه می‌کند که برای او بسیار آزاردهنده است.

در کمپ این رمان، شما خانواده‌ها و پناهجویانی از کشورهای مختلف را کنار یکدیگر قرار داده‌اید؛ برای به تصویر کشیدن زندگی آنان و از سویی تفاوت‌های فرهنگی‌شان با چه دشواری‌هایی روبه‌رو شدید؟ آدم‌های این رمان مصداق بیرونی و واقعی دارند؟

به لطف سفرهای متعدد و مشاهداتی که داشتم مایه‌ای از بیرونی بسیاری از خانواده‌هایی کمپ رمان آذرباد را دیده‌ام یا درباره‌شان شنیده‌ام و در شخصیت‌پردازی‌ها با مشکل چندانی روبه‌رو نشدم. مشابه خانواده نهمینه و رخسار در آن کمپ زندگی می‌کردند، مادری که در افغانستان طراح لباس بوده است و بدون همسرش ناچار به مهاجرت می‌شوند. برخی از آنها مصداق عینی بیرونی دارند، برخی ترکیب واقعی و خیال هستند و تعدادی از آنها کاملاً خیالی به شمار می‌آیند.

در پس تلخی و فضای سرد حاکم بر رمان نوعی امید هم دیده می‌شود؛ این نگاه امیدوارانه‌ای که از پس سیاهی‌ها خود را نشان می‌دهد، از کجا آمده؟ به‌طور مثال در رمان «هرس» که موضوع آن درباره جنگ است به‌طور طبیعی با فضایی سرد و تاریک روبه‌رو می‌شویم. «هرس» درباره عواقب جنگ عراق علیه کشور رمان است و برآمده از تلخ‌ترین خاطراتی که من و خانواده‌ام از آن داریم. هرچند که حتی در «هرس» هم روشنایی وجود دارد، آنجا که نخل‌ها جوانه می‌زنند، زندگی به پیش می‌رود. این چیزی غیر از امید و تلاش برای آندزد است؟ اما در رمان «آذرباد» و در بحث مهاجرت واقعاً با شرایط متفاوتی روبه‌رو هستیم. مهاجرت سختی‌های زیادی دارد؛ دوری از خانواده و خاک، به گمانم مرگ و تولدی دوباره را می‌توان در آن دید اما سراسر تاریکی و سختی نیست، می‌توان به آن نگاهی امیدوارانه داشت.

در این رمان مثل «پاییز فصل آخر سال است» شخصیت اصلی همچنان زن است؛ این انتخاب همزمان با انتخاب «پاییز فصل آخر سال است» از دغدغه‌های شما درباره زنان نشأت گرفته یا مضمون داستان این‌طور ایجاب می‌کرد؟ این‌ضه به خاطر ویژگی‌های خاص شخصیت اصلی، از دید من در یک زن بهتر نمود پیدا می‌کرد. این بحث تضاده‌من را به شخصیت آذر رساند. انتخاب آذر بیشتر به دلیل ظرافت‌های ظاهری‌اش است، اینکه جایی خودش را ۱۴ ساله و جایی ۲۵ ساله جا می‌زند. این کار با شخصیت مرد آزاب درمی‌آمد چرا که مردان تغییرات واضح ظاهری دارند که اگر نوجوانی را پشت سر گذاشته باشند، دیگر نمی‌توانند خود را ۱۴ ساله معرفی کنند! البته ناکفته ماندن که با روایت داستان از زبان اول شخص زن همچنان راحت‌تر هستم؛ به خصوص در کارهای بلند.

شخصیت آذر در این رمان با مجموعه‌ای از تضادها به تصویر کشیده شده است؛ او یک زن جوان ایرانی است که تسلط خوبی به زبان فرانسه دارد؛ مهاجر است و گاهی نمی‌داند چطور از پس مشکلاتی که با آنها دست و پنجه نرم می‌کند، برآید. برای شکل‌دهی به شخصیت آذر، ترکیبی از قدرت و آسیب‌پذیری را کنار هم‌دیگر گذاشته‌اید. لایه‌های شخصیتی آذر چطور شکل گرفت؟ «آذرباد» برای من رمان تضادهاست؛ مجموعه‌ای از تضادها که در شرایطی نامناسب قرار گرفته‌اند. جایی که باید شادی باشد، غم وجود دارد. جایی که باید سرد باشد گرم است و... تمام این تضادها در شخصیت آذر با همان آذرباد هم وجود دارد. آذر شخصیت قدرتمندی دارد اما از نظر چه افرادی؟ از نگاه آدم‌های کمپ که آسیب‌پذیر و بی‌پناه هستند. او به محض آن که از کمپ بیرون می‌رود بی‌نهایت ضعیف است. تمام شادی‌های او در تضاد با غمی که دارد قرار می‌گیرد. او باید خودش را

چرا در این رمان به‌رغم شرایطی که مهاجرت ایجاب می‌کند، استفاده از فلش‌بک‌ها و ارجاع گذشته به‌کار رفته و مقایسه با «پاییز فصل آخر است» خیلی کمتر شده است؟

بنابر اقتضات خاص این رمان ترجیح دادم که این شخصیت‌ها بیشتر در زمان حال حضور داشته باشند. آذر علاقه‌ای به گذشته ندارد و حتی یادآوری خاطرات برای او آزاردهنده است. در مهاجرت برای پذیرش شرایط تازه گاهی ناچار به پس‌زدن خاطرات و گذشته می‌شویم. قصه و باورپذیرکردن شخصیت‌پردازی‌ها برای من به همه چیز، حتی تکنیک مقدم است.



جنگ و تبعات آن در اغلب آثارتان، به خصوص «هرس» حضوری ملموس دارد؛ با آنکه زمان وقوع جنگ تحمیلی عراق، سن و سال کمی داشته‌اید و طبیعتاً یافته‌های شما بیشتر به خاطرات خانوادگی محدود می‌شود اما در اواخر رمان، ما ایرانیان جنگ ناخوسته دیگری را تجربه کردیم و خب این مرتبه‌ای را در سن بزرگسالی و از دریچه نگاه خودتان لمس کرده‌اید. با این حساب باید منتظر حضور دوباره و البته متفاوت جنگ در آثارتان باشیم؟

در آن ۱۲ روز قادر به نوشتن چیزی نبودم. اما درباره این جنگ، باید زمان بگذرد تا بتوانیم درباره‌اش بنویسیم. حتی درباره کرونا هم معتمد هنوز آفتدر که باید در ذهن من نه‌نفسین نشده است که بتوانم آن را درست ببینم. من پنج سالگی من جنگ عراق ادامه داشت و از آنجایی که در اهواز زندگی می‌کردیم، واضح و تلخی از آن دوران دارم. تجربه‌های پنج سال نخست زندگی‌ام برای همیشه با من هستند و نکته تلخ ماجرا این است که حالا پسر من هم پنج ساله است و امیدوارم آن دوران برای فرزندم تکرار نشود. بله، ممکن است این جنگ هم به آثارم راه پیدا کند اما نمی‌دانم کی و چطور.